

▼ متجاوز را محکوم کنید نه قربانی تجاوز را

همچنین خطاب به کسانی که معتقدند، حکومت ایران گرچه هرگز به هیچ کشوری حمله نظامی نکرده است اما در این سال‌ها تحریک به حمله کرده است! این حرف به‌طرز دردناکی من را یاد اظهارنظر افرادی می‌اندازد که هنگام تجاوز، قربانی تجاوز را مورد اتهام قرار می‌دهند که بددلایلی طرف مقابل را تحریک کرده است و باید هم مورد تجاوز قرار گیرد! همواره می‌توان به قربانی گفت که تو خطا کردی و لازم بود در زمان مناسب، با تمهیدات مناسب یا حتی لباس مناسب، ظاهر می‌شدی تا مورد تجاوز قرار نگیری. شاید این حرف درست باشد اما عدم رعایت پوشش و... هیچ نسبتی با خشونت فاحش تجاوز یا قتل قربانی ندارد و آن را توجیه نمی‌کند. به‌عبارتی، سخن از «صور انقلاب» هرگز حمله نظامی صدام به ایران را توجیه نمی‌کند. شعار مرگ بر اسرائیل یا آمریکا هرگز حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران را توجیه نمی‌کند و میان این دو، هیچ نسبت یا توافقی وجود ندارد.

▼ نیروی نیابتی مفهومی من در آوردی است

در همین راستا بسیاری از منتقدان، مسئله نیابتی‌ها را مطرح می‌کنند؛ مفهومی مَن‌درآوردی در ادبیات سیاسی معاصر ایران. اگر تاریخ منطقه را ببینیم، درمی‌یابیم که یمنی‌ها پیش از شکل‌گیری جمهوری اسلامی با عربستان در جنگ بودند و با قرارداد طائف در ۱۹۳۴ موقتاً این منازعه پایان یافت. حزب الله لبنان نیز دست‌پرده جمهوری اسلامی نیست، بلکه ریشه در جنبش امل به‌رهبری امام موسی صدر دارد. جنبشی که قبل از جمهوری اسلامی شکل گرفت. محمدرضا پهلوی میزبان امام موسی صدر شد و او را به گرمی پذیرفت. او به ایران سفر کرد تا بتواند شاه شیعه ایران را متقاعد کند تا به شیعیان لبنان و جنبش مقاومت علیه اسرائیل یاری رساند. امروز شاید این گروه‌ها بنابر منافع مشترک با ایران هم‌پیمان شده‌اند اما مدافع صرف منافع ایران نیستند و ایران نیز مدافع یک‌طرفه منافع آنها نیست. حاکمیت ایران بسته به منافع‌اش در منطقه به آنها سوخت‌رسانی کرده است، اما این گروه‌ها، جریان‌ها و کشورها به نیابت از ایران نمی‌جنگند، بلکه منافع خود را نیز دنبال می‌کنند. پس چیزی به‌نام نیابتی یا جنگ نیابتی وجود ندارد و این اصطلاحی است بسیار نامربوط که در ادبیات سیاسی ما باب شده است.

▼ نقدی بر ترگس محمدی و جعفر پناهی

همچنین باید خانم ترگس محمدی را در مقام فعال مدنی و برنده جایزه صلح نوبل خطاب قرار داد: این بار اول نیست که شما خانم محترم دچار چنین رفتار ناموجهی شده‌اید. زمانی که دخترتان به هنگام دریافت جایزه نوبل و در مقام نماینده شما بیانه‌تان را به زبان فرانسوی ایراد کرد (که ای کاش به زبان فارسی خوانده می‌شد، سپس تر جمه می‌شد؛ چرا که این کار بسیار معنادارتر و اصیل‌تر می‌بود)، چرا شما در مقام برنده صلح نوبل اشاره‌ای به نسل‌کشی‌ای که در همان زمان در غزه در جریان بود، نکردید؟ شما بهترین فرصت و تریسون را با میلیون‌ها مخاطب در اختیار داشتید و این کمترین کاری بود که می‌توانستید در این بزنگاه تاریخی انجام دهید. شاید بعد از این کار، لایه اسرائیل جایزه‌تان را پس می‌گرفت اما نام‌تان در تاریخ به‌عنوان یک فعال و حامی راستین صلح جهانی ثبت و درج می‌شد. همین سوال را باید از آقای جعفر پناهی و بسیاری دیگر از سینماگرانی پرسید که به‌خوبی دانفته‌دواری را در آن سوی آب‌ها درک کرده و سال‌هاست که گفتار و تولیدات‌شان را بر همین دانفته استوار کرده‌اند. البته ممکن است ترگس محمدی، جعفر پناهی و بسیاری دیگر تصور کرده باشند که غزه و فلسطین به من ایرانی ربطی ندارد، چون فلسطینی نیستیم. برشت می‌گوید: «زمانی که نازی‌ها آمدند تا سر کمونیست‌ها را بزنند، من سکوت کردم چون کمونیست نبودم، وقتی سراغ پهلوی‌ها آمدند، سکوت کردم چون پهلوی نبودم و وقتی سراغ من آمدند، کسی نبود که از من دفاع کند»، شما هم فکر کردید فلسطینی نیستید و به شما ربطی ندارد و رسالت‌تان فقط این است که در مورد منافع ایران، آزادی‌بیان و... سخن بگویید. اما اسرائیل سراغ ما هم آمد و امیدوارم در این لحظه تاریخی به‌غیر از شما کسان دیگری را در ایران و جهان داشته باشیم که یاری‌مان دهند.

▼ پرشی از احمد زیدآبادی

اما از برادر عزیزم احمد زیدآبادی می‌پرسم که معتقد است حرف فایده‌ای ندارد و چرا باید اصلاً اظهارنظر کنیم و همه اینها چیزی نیست جز «لفاظی». از ایشان باید پرسید مگر خود شما در این سال‌ها در مقام روزنامه‌نگار، کاری جز حرف‌زدن انجام داده‌اید؟ شما که فیل هوا نکردید یا اسلحه به دست نگرفتید، حرف زدید برادر، حرف و همچنان هم حرف می‌زنید. اما همین حرف‌زدن سبب شد به زندا بیفتید. پس حرف فقط «لفاظی» نیست و نیرو و اثرگذاری خود را دارد. پس در این لحظات بحرانی و در این مقطع حساس، حرف درست را از مخاطبان و از تاریخ ایران دریغ نکنید؛ به‌ویژه در لحظاتی که اتفاقاً متجاوز روی این سکوت منفعلانه، تشنه‌ت آراء و عدم‌وحدت و انسجام ملی بسیار حساب باز کرده است.

▼ نه جامعه مدنی فرشته است و نه حاکمیت شیطان

البته این انتقاده‌ا سوویه دیگری هم دارد و آن ساخت دوگانه حاکمیت و جامعه مدنی است، من به چنین مرکزگی سفت‌وسختی باور ندارم بلکه در مقابل به درونماندگاری جامعه مدنی و حاکمیت قائلم و آن را نه در نظریه‌ها، بلکه در تجربه زیسته‌م دریافتم. پس دست برداریم از این دوگانه سپید و سیاه، شیطان و فرشته، جامعه مدنی و حاکمیت. من سخنم را کوتاه می‌کنم و فقط به این بسنده می‌کنم که بگویم امروز با تمام وجود جنایت آشکار اسرائیل، آمریکا و حامیان اروپایی‌اش را محکوم می‌کنم و در مقابل تمام مدافعان و خدمت‌گزاران این آب و خاک، سر تعظیم فرود می‌آورم؛ به امید پیروزی و سربلندی ایران بزرگ.

کردند که بی‌درایتی یا گردن‌کشی‌های دولت قاجار سبب شد که پای روسیه به حمله به ایران گشوده شود و معاهدات شوم گلستان و ترکمنچای منعقد شود. در جنگ جهانی دوم و حمله متفقین به ایران نیز آمریکا، انگلیس و رسانه‌هایی چون بی‌بی‌سی با صدای بلند اعلام کردند که ایران مسئول این جنگ است؛ زیرا با آلمان نازی همکاری کرده است و تمام گناه جنگ بر گردن رضاشاه و همکاری او با آلمانی‌هاست. هر چند چرچیل بعدها در نطقی در پارلمان اعلام کرد که برای رساندن تسلیحات به روسیه لازم بود به ایران حمله کنند زیرا راه‌آهن سراسری جنوب-شمال بهترین و موثرترین ابزار و خط ارتباطی برای برآی این هدف راهبردی بود. پس همکاری رضاشاه با آلمان بهانه‌ای بیش نبود و آنها در هر حال به ایران حمله می‌کردند. سعید نفیسی نیز با رویکردی نه‌چندان میهن‌دوستانه از تهاجم متفقین به ایران دفاع می‌کند و همچون چرچیل آن را «پل پیروزی» می‌خواند. در جنگ ایران و عراق نیز برخی ایران را متهم کردند که قصد داشت انقلاب اسلامی را صادر کند و صدام بدین‌ترتیب حرکتی پیشدستانه انجام داده است، تحلیلی مشابه تحلیل بسیاری از تحلیلگران در مورد حمله امروز اسرائیل به ایران. البته این تحلیلگران فراموش می‌کنند که صدام در زمان محمدرضا پهلوی نیز با ایران مشکل داشت، فارغ از این که حاکمیت ایران چه کسی یا چه ایدئولوژی‌ای باشد. مسئله رونبرد و حمایت شاه از کردهای عراق، به جنگی میان دو کشور انجامید که نهایتاً با قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر موقتاً حل‌وفصل شد. اما صدام بعد از انقلاب ایران بهترین فرصت یا بهانه را برای نقض این قرارداد یافت تا به‌بهانه «صدور انقلاب» به خاک ایران تجاوز کند و جنگی تحمیلی و هشت‌ساله را دامن زند. جنگی که تمام جهان به اتفاق کنار او ایستادند و یاری‌اش دادند.

▼ نگرانی شاه از اسرائیل و لابی یهودی در آمریکا

اما در مورد اسرائیل: محمدرضا پهلوی در ۱۹۴۸ با عضویت اسرائیل به‌عنوان کشور مستقل در سازمان ملل مخالفت کرد و بعدها در مصاحبه‌ای از نقش خطرناک اسرائیل در منطقه و از سوی دیگر نقش خطرناک لابی اسرائیل در آمریکا سخن گفت و معتقد بود که بخش بزرگی از رسانه‌های آمریکا تحت نفوذ این لابی است. ازسوی دیگر شاه به‌رغم هم‌پیمانی‌اش با آمریکا همواره به این کشور بدگمان بود و می‌ترسید که روزی آمریکافرش را از زیر پایش بکشد که کشید و حتی برای درمان سرطان هم به بیمارستان‌های آمریکا راهش ندادند. همچنین نباید فراموش کنیم که پروژه هسته‌ای شدن ایران در زمان محمدرضا پهلوی کلید خورد. او نه آخوند بود، نه تحت تأثیر ایدئولوژی اسلامی یا «اسلام سیاسی»، بلکه به‌خوبی از مناسبات منطقه و مناسبات بین‌الملل باخبر بود. در حقیقت اگر کمی به تاریخ رجوع کنیم، می‌بینیم که بسیاری از سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی ادامه راه سیاست‌های محمدرضا پهلوی است. از این‌رو خطاب به کسانی که خود را مسوخر - اقتصاددان می‌دانند و بنابه ادعا سال‌هاست در کتابخانه‌ها سُرم می‌کشند، خاک کتابخانه‌ها را می‌خورند و اسناد دستِ اول تاریخی را زیرورو می‌کنند، باید گفت علاوه بر این که ذره‌ای بصیرت از روابط ژئوپولیتیک، تاریخ ایران و رابطه کهن و پیچیده ا بر قدرت‌ها با ایران ندارد، بلکه حتی شهود سیاسی و غریزه زیستی‌تان نیز از کار افتاده و فاسد شده است. به قول دوستی، فعالان چپ که پیوسته از نولیبرالیسم، اجحاف به تهی‌دستان و... سخن می‌رانند، سال‌هاست که در زمین راست بازی می‌کنند و خودشان خبر ندارند.

▼ مسئله تغییر نقشه خاور میانه است

اما عده‌ای دیگر می‌گویند چرا ایران وارد نزاع منطقه‌ای با اسرائیل شد و چرا عمان، عربستان یا امارات‌متحده عربی درگیر چنین نزاعی نشدند؟ پاسخ روشن است؛ این کشورها درعمل جزئی از اقبال ایالات‌متحدامریکا به‌شمار می‌آیند، مگر این که این افراد دلخوار باشند که چرا ایران یکی از آن‌ها نیست! اما امروز کشوری مثل ترکیه به‌شدت نگران اسرائیل است و اردوغان خواهان افزایش قدرت نظامی و موشکی کشورش شده و به‌وضوح گفته است که اسرائیل سراغ ما نیز می‌آید. پاکستان هرگز یار استراتژیک ما نبوده است (و ای کاش می‌بود) اما امروز اسرائیل را تهدید به حمله‌هسته‌ای کرده است. این کشورها هرگز رابطه دوستانه‌ای با ما نداشتند و حتی در برهه‌هایی خصمانه عمل کرده‌اند، اما تحلیلگران سیاسی و نظامی‌شان به‌خوبی می‌دانند که بعد از ایران نوبت این کشورهاست. زیرا مسئله فقط هسته‌ای یا براندازی جمهوری اسلامی نیست بلکه مسئله تجزیه ایران، سپس تغییر نقشه خاور میانه است. سال‌هاست که متفکران صهیونیست-چه در عرصه نظری، چه نظامی-به‌صراحت و بدون کمترین پرده‌پوشی اعلام کردند که ملتی تحت‌عنوان «ایران» وجود ندارد و این عنوان «جعلی» است! آنان معتقدند که گردها، فارس‌ها، ترک‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و... وجود دارند و اینها باید جزایر خودشان را مستقل از «ملت ایران» تشکیل دهند. برپید سخنرانی‌ها و مقالات‌شان را ببینید و بخوانید و اگر حوصله ندارید، دست‌کم سمر مقاله اخیر جروزال ژُست را بخوانید که خواهان «تجزیه ایران» شده است و این را مسئله اصلی اسرائیل می‌داند. این دیگر تئوری توطئه نیست، این توهم نیست، این دابی‌جان ناپلئونیسم نیست. خوش‌مان بیاید یا نیاید، این واقعیت تلخ منطقه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم. ترامپ خوشبختانه یا بدبختانه آدمی نیست که بتواند مکنونات قلبی‌اش را پنهان کند و بر اعتقادات یا غلبانات احساسی‌اش سرپوش گذارد. در همین مدت اندک، اغلب این غلبانات همچون دست‌دکتر استرنج‌لاو بیرون جهیده‌اند. او مدت‌ها پیش آشکارا گفت: «هر چه به نقشه خاور میانه‌نگاه می‌کنم، می‌بینم که اسرائیل بسیار کوچک است و باید بزرگ شود». اسرائیل نیز چیزی را پنهان نکرده است و اعلام کرده بود که به‌خاور میانه‌ای جدید می‌اندیشد.

مساواتی و به طنز می‌گوید: «این دولت‌های متمدن دریافته‌اند که دیگر ملل نباید قوه دافعه داشته باشند زیرا شاخ از برای گوسفند بی‌جاست و اگر حربه داشته باشد، راستی‌راستی مطالبه حقوق کرده و کم‌کم باغی می‌شود». او نهایتاً حقوق بین‌الملل را ابزار دست زورمندان می‌خواند.

▼ بیانیه سینماگران و برندگان ایرانی صلح نوبل

اما در این هنگامه نبرد، برندگان صلح نوبل و برندگان سینمایی پس از درنگی طولانی به‌نگاه چرت‌شان پاره می‌شود و بیانیه‌ای صادر می‌کنند مبنی بر این که ایران باید دست از غنی‌سازی بردارد و... اما این نیک‌سیرتان گویادر خواب بودند وقتی ایران پای می‌مذاکره مورد حمله قرار گرفت. وانگهی آیا این خیراندیشان ضمانت می‌دهند که دولت‌های متمدن بعد از غنی‌سازی، در خواست توقف تسلیحات موشکی را نکنند کما این که زمزمه‌های آن را بسیار شنیده‌ایم. تازه گیریم که همه اینها برچیده شد، آیا تضمین می‌دهند که ایران بعد از تمکین در برابر این کشورها مورد تهاجم نظامی قرار نگیرد و پاره‌پاره نشود؟ همان کاری که با لیبی کردند و دیدیم. سوریه را از یاد نبریم، سوریه امروز دیگر هم‌پیمان ایران نیست و بشار اسدی هم‌نمانده است. امروز رهبر داعشی آن با کراوات در برابر تماش کشورهای غربی گرتش کرده است اما سوال میلیون دلاری این است که چرا اسرائیل دست از حمله به زیرساخت‌های سوریه و تخریب بخش‌هایی از این سرزمین‌پر نمی‌دارد؟

در حقیقت بسیاری بر این باورند که نخست باید تکلیف را با حاکمیت ایران روشن کرد و بعد سراغ محکومیت متجاوز رفت زیرا عملکرد حاکمیت موجب چنین جنگ‌افروزی شده است. اما آیا در جنگ‌های ایران و روس، ایرانیان به‌جای اعلام جهاد، اتحاد حول دولت مرکزی و دفاع از کشور اقدام به‌نکوهش یا انتقاد از ضعف، بی‌لیاقتی، بی‌کفایتی یا فساد دولت قاجار کردند؟ یا حتی در جنگ ایران و عراق و حمله صدام به ایران چه کردیم؟ بی‌شک تحلیلگران بعد از پایان جنگ، تمام این تحلیل‌ها و نقدها را خواهند گفت و من هم خواهم گفت و به‌قول علی لاریجانی که گفت «بعد از پایان جنگ، سراغ گروسی هم می‌رویم»، ما هم بعد از پایان این جنگ، اگر عمری بود و اگر ایران آن‌گونه که امروز هست برقرار بود، سراغ شما خواهیم آمد. اما در حین تجاوز آشکار نظامی و نقض فاحش تمام قوانین و عرف بین‌الملل، جایی برای ماندن در منطقه خاکستری نیست و اتفاقاً باید با صراحت علیه این تجاوز اعلام موضع کرد. باید بی‌درنگ حمله غیرقانونی و نامشروع به ایران را محکوم کرد، از تمامیت ارضی کشور دفاع کرد، عمیقاً نگران تجزیه ایران و پروژه با کالکیز کردن ایران بود و برای تمام شهدا سوگواری کرد.

▼ پروژه نفوذ توهم نبود

اما تاریخ گویا دست از تکرار خود بر نمی‌دارد و این بار مضحک‌تر از همیشه روی داده است، چرا که همه چیز افتاده است به گردن ایدئولوژی اسلامی یا اسلام سیاسی (آچار فرانسه هر تحلیلی!). بی‌شک سیستم ایران نیز مقصر است زیرا برادیرا هوشمندانه‌تر، زیرکانه‌تر و البته بدون جنجال و ایراد شعارهای «مرگ بر...، مرگ بر...»، مراقب تحرکات خصمانه اسرائیل می‌بود، باید موثرتر و فعالانه‌تر به وضعیت معیشتی فرودستان، مبارزه با فساد و رانت‌می‌پرداخت‌وبه آزادی‌های اجتماعی مجال بروز می‌داد. برادران به‌جای وارد کردن اجناس لوکس و پول‌ساز باید درصدد وارد کردن تسلیحات نظامی بیشتر، کارآمدتر و مهندسی معکوس و... می‌بودند. سیستم به جای درگیری تن‌به‌تن با زنان و دختران در کف خیابان باید به فکر حل مسائلی چون بحران محیط‌زیست، خشکسالی و البته توسعه زیرساخت‌های آب، برق، گاز و... می‌بود. همچنین به‌جای دستگیری برخی منتقدان (که بسیاری از آنان به‌دلیل همین دستگیری‌های بی‌جا و غیرموجه به چهره و نماد مقاومت و قهرمان ملی بدل شدند)، درصدد بهبود رابطه خود با مردم و افزایش مشروعیت داخلی برمی‌آمد؛ به‌عبارتی به‌جای رابطه عمودی باید رابطه افقی با مردم را توسعه می‌داد و به‌جای تعمیق زخم‌ها به ترمیم آن می‌پرداخت. برای مثال اصلاً درک نمی‌کنم چرا باید امثال مصطفی مهرآئین یک تهدید به‌شمار آیند؟ بگذارید حرف‌اش را بزنند، بگذارید صبح برود اینترنشنال مصاحبه کند و شب برود بی‌بی‌سی با خانم فرناز قاضی‌زاده گپ بزنند. بگذارید مردم را سرزنش کند که چرا کتاب نمی‌خوانند، جورجو آگامین را نمی‌شناسند، از «وضعیت استثنایی» بی‌خبرند اما به‌طرز متناقض و مضحکی، نسخه پیشنهاده‌ی‌اش حول حاکمیت و تغییر آن و در نقطه مقابل دستگاه نظری آگامین قرار گیرد! چرا حاکمیت به‌جای ارسال پیامک حجاب برای امثال بنده، نباید بیشتر مراقب پروژه نفوذ می‌بود و چرا اصلاً باید غافلگیر می‌شد؟ چرا وقتی اسماعیل هنیه در ایران ترور شد، این مسئله را به‌موقع ردیابی نکردند تا دوباره به سر فرماندهان ارشدشان نیاید؟ چرا قدر دیر هنگام متوجه نپسان‌های آبی سربسته و کارخانه‌های پیهادسازی شدند؟ پاسخ روشن است؛ چون سرگرم امور بیهوده بودند و شاید این هم بخشی از پروژه نفوذ بود، پروژه‌ای که به‌زعم بسیاری توهم بود اما دیدیم و با پوست و گوشت و جان‌مان واقعیت‌اش را لمس کردیم. اما این قبیل نقدها به هیچ عنوان توجیه نمی‌کند که امروز من منتقد، من روشنفکر به‌جای محکوم کردن متجاوز، و وسط‌بازی کنم و تسو پ را پرت کنم در زمین حاکمیت ایران یا حتی سکوت اختیار کنم چرا که جنایتی فاحش و آشکار روی داده است.

▼ کدامین جنگ، جنگ ملت‌ها بوده است؟

اما نکته پرسسامد دیگری که در این انتقاده‌ها شنیده می‌شود این است که این جنگ ما نیست! باید به این منتقدان گفت که کدامین جنگ، جنگ ملت‌ها بوده است و نه جنگ حکومت‌ها. جنگ جهانی اول یا دوم؟ آیا حمله روسیه به ایران یا اشغال نظامی ایران به دست متفقین یا حتی حمله صدام به ایران، جنگ ما بود؟ در حمله روسیه به ایران و جنگ‌های مشهور ایران-روس بر برخی این تحلیل را مطرح

جنگ و هنر

موسیقی، میدان، تاب‌آوری



حسین نوروزی

نویسنده حوزه هنر

در روزهایی که هنوز غبار جنگ از آسمان ایران فرونشسته و زخم‌های روحی و روانی مردم تازه است، اجرای زنده ارکستر سمفونیک تهران در میدان آزادی، بیش از آنکه یک رویداد فرهنگی صرف باشد، تالشی بود برای تقویت روحیه ملی و تاب‌آوری عمومی مردم. موسیقی، در ذات خود، زبان صلح، آرامش و امید است، اما وقتی در میانه التهاب، ناامنی و نگرانی نواخته می‌شود، معنای آن فراتر از نت‌ها و آکوردها می‌رود؛ به پیامی روشن از ایستادگی، همبستگی و امیدواری بدل می‌شود. اجرای شاه‌ماه چهارشنبه، ششم تیرماه ۱۴۰۴، در میدان آزادی تهران، دقیقاً در همین چارچوب معنا پیدا می‌کند. ارکستر سمفونیک تهران، به‌رهبری نصیر حیدریان و با حضور بیش از ۵۰ نوازنده، در فضای باز و در برابر چشمان مردم، قطعاتی چون «برای ایران»، آثار کلاسیک جهانی و درنهایت سرود جادوانه «ای ایران» را اجرا کرد. همچنین اجرای قطعه ملی و غرورآفرین «جاوید وطن» با صدای محمدرضا صفی، یکی از لحظات تأثیرگذار این برنامه بود؛ قطعه‌ای که با مفهومی روشن از عشق به سرزمین و امید به آینده، نقش مهمی در ارتقای تاب‌آوری اجتماعی و تقویت همبستگی ملی ایفا کرد. این رویداد، درست پس از پایان جنگ تحمیلی ۱۲ روزه رژیم صهیونی، حامل پیامی روشن و امیدبخش بود. در چنین شرایطی، برگزاری برنامه‌های فرهنگی می‌تواند نقشی کلیدی در ترمیم روحیه عمومی و تقویت تاب‌آوری اجتماعی ایفا کند. تجربه ملت‌ها در مواجهه با بحران‌ها نشان داده که موسیقی و هنر، همواره یکی از کارآمدترین ابزارهای تقویت تاب‌آوری عمومی مردم است. در سخت‌ترین روزهای جنگ و مصیبت، کنسرت‌ها، اجراهای خیابانی و حتی آوازهای دسته‌جمعی، نقشی تسکین‌دهنده، امیدبخش و وحدت‌آفرین داشته‌اند. اجرای میدان آزادی نیز دقیقاً در همین مسیر قرار داشت. این رویداد، فرصتی بود برای آنکه مردم، پس از روزها اضطراب، صدماتی جز آثر و انفجار بشنوند؛ صدای ساز، صدای زندگی و صدای وطن. این نوع رویدادهای فرهنگی و هنری، فراتر از جنبه زیبایی‌شناختی، به‌طور مستقیم در تاب‌آوری اجتماعی نقش دارند. تاب‌آوری اجتماعی، همان ظرفیتی است که به مردم کمک می‌کند بحران‌ها را تحمل کنند، در برابر فشارها فرو نریزند و امید خود را از دست ندهند. زمانی که موسیقی در میدان آزادی چنین انداز شد و قطعاتی مانند «جاوید وطن» و «ای ایران» به گوش رسید، مردم، حتی برای دقایقی کوتاه، احساس کردند که جامعه زنده است، امید همچنان وجود دارد و زندگی، به‌رغم سختی‌ها، ادامه دارد. البته برای آنکه تأثیر این اجراها بیشتر و ماندگارتر باشد، باید جنبه مردمی و مشارکتی آن تقویت شود. خوشبختانه در این اجرا، تلاش شد برنامه در فضای باز و برای عموم مردم برگزار شود که این خود یک نکته مثبت و ارزشمند است. چنین اجراهایی زمانی بیشترین اثر را بر تاب‌آوری عمومی مردم دارند که نه فقط یک حرکت نمادین یا نمایشی، بلکه بخشی مداوم و قابل لمس از زندگی فرهنگی جامعه باشند. در این میان، انتخاب قطعات موسیقی نیز اهمیت دارد. در بزنگاه‌های حساس، آثار ملی، آیینی و میهن‌پرستانه می‌توانند تأثیر عمیق‌تری بر روحیه و تاب‌آوری اجتماعی مردم داشته باشند. اجرای قطعه ماندگار «جاوید وطن» و سرود «ای ایران» در این برنامه، نمونه‌ای روشن از این تأثیر بود و نشان داد که چگونه موسیقی می‌تواند غرور ملی، همبستگی اجتماعی و امید جمعی را تقویت کند. نکته مهم‌تر، درک این واقعیت است که هنر و موسیقی باید در متن جامعه جاری باشد، نه صرفاً در سالن‌های رسمی و محافل خاص. حضور ارکستر سمفونیک تهران در قلب تهران و در میان مردم، نشانه‌ای از همین ضرورت بود؛ هنری که به خیابان می‌آید، به دل مردم نزدیک می‌شود و بخشی از زندگی روزمره می‌شود. نقش بسیار پررنگ‌تری در ارتقای تاب‌آوری اجتماعی خواهد داشت. تجربه چنین اجراهایی، به‌ویژه در شرایطی از بحران، می‌تواند الگویی ارزشمند برای سیاست‌گذاران فرهنگی کشور باشد. ایران در دهه‌های اخیر بارها با شوک‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی روبه‌رو بوده است و طبیعی است که برای مقابله با آثار روانی و اجتماعی این بحران‌ها، باید به ابزارهایی همچون هنر و موسیقی تکیه کرد. موسیقی زنده، به‌ویژه در فضاهای عمومی و با حضور مستقیم مردم، یکی از موثرترین روش‌های برای تقویت تاب‌آوری عمومی جامعه است. برگزاری چنین برنامه‌هایی، آن هم در میدانی مانند آزادی، علاوه بر جنبه نمادین، می‌تواند خاطره‌ای جمعی و الهام‌بخش برای مردم ایجاد کند. آنچه در میدان آزادی نواخته شد، فراتر از یک اجرای هنری، حامل این پیام بود: ملت ایران، خسته اما زنده است؛ زخمی اما ایستاده است و این همان روحیه‌ای است که برای عبور از بحران‌ها، بیش از هر زمان، به آن نیاز داریم. موسیقی، در چنین لحظاتی، یزواک همین حقیقت است. و چه نیکو خواهد بود اگر این صدا، خاموش نماند و در روزهای آرام و روزهای پر آشوب، همچنان در گوش جان مردم طنین بیاندازد؛ به‌ویژه اگر این صدا نه فقط در قالب یک اجرا، بلکه به‌عنوان بخشی پایدار از زندگی فرهنگی جامعه، همواره تقویت‌کننده تاب‌آوری عمومی مردم و حافظ همبستگی ملی باشد.